



۲۰۱۶/۰۴/۲۵



ولی احمد نوری

فاجعه هفتم ثور ۱۳۵۷ کابل

شعری از استاد خلیل الله "خلیلی" سالار شعر و ادب افغانستان
به مناسبت کودتای منحنط و خانه برانداز خلق و پرچم

استاد خلیل الله خلیلی بزرگ، نویسنده، متفکر، مؤرخ، سیاستمدار و شاعر وطن پرست، انسان ملی و حماسه سرای بی بدیل افغانستان و منطقه در قرن بیستم، در اولین روز های سقوط افغانستان (ثور ۱۳۵۷ شمسی - ۱۹۷۸ میلادی) به دامن الحاد و کمونیزم اتحاد شوروی به وساطت فرزندان فروخته شده و ناخلف وطن (اعضای گروه کمونیست خلق و پرچم از بالا تا پائین) به جریان مقاومت مردم خود و سپاه جان نثار رزمنده آزادی پیوست و برای تشویق، ترغیب و مورال سپاهیان که با سنگ و چوب در برابر آهن و ماشیندار برای آزادی افغانستان می جنگیدند، مقالات، اشعار، ترانه ها و سروده های میهنی نوشت که هر پارچه اش در تاریخ مقاومت افغانستان در برابر بی خدایان و در ذهن اولاد این کشور به جاودانگی نقش شد. از آن جمله سروده ذیل است که از طرف این حقیر با همراهی ستار از طرف انجنیر محمد صدیق (دوست و رفیق صباوتم که در آلمان سکونت دارند و عمر شان دراز باد) دکلمه شد و با کمک و همکاری تعدادی از افغانان آواره، در بیشتر از یک هزار کسیت ثبت و به کمک جنابان حضرت صبغت الله مجددی رهبر جبهه نجات ملی و پیر سید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان، به سپاهیان دلیر مقاومت در داخل و خارج افغانستان در سنگر های خونین جنگ و مقاومت توزیع گردید.



نیایش ملت مظلوم افغانستان

به پیشگاه حضرت سردار راستان در مدینه منوره

این شعر حماسی را استاد خلیلی بزرگ بر بالین حضرت محمد (ص) پیغمبر اسلام در مدینه منوره سروده و برای نجات کشورش افغانستان از شر کمونیست های میهن فروش طالب کمک شده است.

ای نور خدا، صبح کرم، مطلع انوار
در کشور ما خیمه فرو هشته شب تار
یک روزن امید، در آن نیست پدیدار
هم قافله گم گشته و هم قافله سالار
هم یار جدا مانده در این شام و هم اغیار

خُرشید بیاید به بلورینه دواتش
خضر آید و مملو کند از آب حیاتش
طوبی قلم آرد به من از شاخ نباتش
جبریل ورق عرضه کند از وجناتش
تا من به حضور تو کنم درد خود اظهار

جُز حضرت تو روی بدرگاه که آریم
جان را به تمنی که از شوق سپاریم
بگزار که این هدیه به پای تو گزاریم
ما ابر امیدیم به کوهسار که باریم
از مشهد دل سر زده این ابر گهربار

ای مهد کرم ایکه کریم ابن کریمی
تو مخفرت کعبه و رکنی و حکیمی
تو نازش این کاخ دلاویز قدیمی
قنذیل خدا بر زبر عرش عظیمی
بگزار قدم بر سر ما نیز تو یک بار

هنگام مصاف است ولی هم نفسی نیست
فریاد که معرکه فریاد رسی نیست
دزد آمده در خانه و بیم عسسی نیست
جز برهنه پایان تو در جنگ کسی نیست
بس کشته بخون خفته و کس نیست مددگار

بس قرن پس از قرن که چون کوه ستادیم
بش شهر کشودیم و بسی قلعه کشادیم
ما مسند بیداد گران داده به بادیم
بت خانه گرفتیم و به بت پای نهادیم
آتش کده شد خاموش و زنار به زنهار

"محمود" چو شمشیر خدا کرد حمایل
وی کشتی اسلام رسانید به ساحل
بر دفتر آیین کهن زد خط باطل
تا دین خدا بُرد قبائل به قبائل
یلغار به بلغار زد و تیغ به تاتار

از نام تو غوری شده همپایه گردون
از خنجر "اکبر" شده بس معرکه گلگون
غوری زده از دولت تو چتر همایون
ای نام همایون تو زینت ده اعصار

زین فاجعه شوم که بر ما به زمین رفت
آرامگه شیر خدا (ج) بلخ گزین رفت
فریاد اسیران تو تا چرخ برین رفت
در قلعه توحید نه در ماند و نه دیوار

غلتیده به خونیم چه عالی و چه دانی
درمانده درین حادثه الفاظ و معانی
از حال دل ملت مظلوم تو دانی
هم شاه جهانی تو و هم شاه جهاندار

از ما به جهان مردم بیچاره تری نیست
صد شهر بخون تر شده کس را خبری نیست
مظلوم تر از ملت افغان دیگری نیست
سوگند به نامت که چو ما در بدری نیست
نی دار به جا مانده در آنجا و نه دیار

بر مسند اجلال کسانی که نشستند
میثاق به اهل ستم و کفر بیستند
پیمان تو و عهد خداوند شکستند
با غیر ببندند و ز احباب گسستند
از یار بریدند و بیستند به اغیار

من حامل فریاد شهیدان وفایم
من ناله زنجیر اسیران وفایم
من قاصد درد و الم رنج و عنایم
ای ابر کرم بر سر آواره فرو یار
آواره و گم گشته ندانم به کجایم

پنجم ثور ۱۳۹۶ هجری شمسی مطابق بیست و پنجم اپریل ۲۰۱۶ میلادی